

جلسه دوم: رقم فیض

۱۳۶۳/۲/۱۶

خلاصه مطالب

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات
مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
کار خود گر به خدا بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی
در این جلسه، استاد فردید در ادامه بحث غرب‌زدگی، وضع امروز بشر را
نتیجه دنیا پرستی مطلق، پرستش مجاز و اصالت دادن به «همج رعاع» می‌داند و
مهمترین مشخصهٔ عالم جدید را اکنون‌زدگی و فقدان فکر و ذکر عنوان می‌کند. به
نظر استاد، اکنون انسان در فتنه و فسون صورتها است و جهان زیر سیطرهٔ بوقهای
تبلیغاتی فسونگرانه است. لذا خاطر انسان فقط با تزکیه، تفکر و جهاد اصغر و اکبر،
می‌تواند در اوقاتی خاص از نقوش پراکنده پاک بشود و رقم فیض به سر وقت و
سراغ او بیاید. در این میان، روش هرمنوتیک به تعبیر استاد (زند آگاهی)، اهمیت
خاص دارد. روش هرمنوتیک به تلقی استاد، عبارت از فهم و درایت و فراست
فقیهانه است و غرب‌زدگی در جهتی مقابل آن قرار می‌گیرد. در بحثهای هرمنوتیک
زبان، کلام و سابقه الفاظ و معانی مطرح است و تأمل در آن همواره می‌تواند
راهگشای ذکر و فکر باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیر و سرنوشت

در جلسه گذشته بنده فهرست ناقصی از مطالبی را که در نظر داشتم تحت عنوان «غرب‌زدگی و بحران آن در روزگار کنونی» طرح کنم، به عرض رساندم. چنانکه ملاحظه فرمودید، تبرکاً آن مطالب را به تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید، از جمله دو آیه در باب أم‌الکتاب و لوح محفوظ، مصدر کردم و به مناسبت تأویل حوالت تاریخی، اجمالاً اشاره کردم که تعبیر قدیم «أم‌الکتاب» [به] فارسی، «سرنوشت» می‌شود؛ یعنی حکم ازلی؛ مقابل آن را هم به فرانسه عرض کردم «پرسکریپسیون» prescription می‌شود، مشتق از اسکریبو scribo یعنی می‌نویسم، چنانکه در کلام‌الله مجید «کَتَبَ عَلِيٌّ أَمَدَةً» آمده است، یعنی حکم کرد.

به مسئله قضا و قدر، و از آنجا معنی تاریخ و تعبیر «حوالت تاریخ» با خواندن ابیاتی از حافظ کلام‌الله مجید، اشاره مختصر و ناقصی کردم که در این جلسه بایستی تکرار کنم [و توضیح دهم].

گرچه وصالش نه به کوشش دهند
آنقدر ای دل که توانی بکوش
یعنی به صِرف کوشش خود ما [توفیق وصال حاصل نمی‌شود].
به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود
خیال باشد کاین کار بی‌حواله برآید
البته تنها به سعی خود ما [مقصود حاصل نیست].

قسمت حوالت به خرابیات می‌کند
هر چند کاین چنین شدم و آن چنان شدم
صوفی صومعه عالم قدسم لیکن
حالی‌ا دیر مغان است حوالت‌گام

این سه بیت را امروز اضافه می‌کنم:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم
 من که ملول گشتمی از نَفَس فرشتگان قال و مقال عالمی می‌کشم از برای تو
 قومی به جد و جهد گرفتند وصل دوست قوم دگر حواله به تقدیر می‌کند
 فرشته تاریخ و عالم ندارد. این انسان است که به معانی مختلف عالم و تاریخ
 دارد. در باب الفاظ «چک»، «صک»، «برات» و «حواله» به معنی امروزی چنانکه
 همه می‌دانیم چه شده [و چه وضعی پیش آمده] است! چه حوالتی است! همه این
 تعبیرات رفته است در بانک‌های «سُحت»^۱ و ربازده آخر زمان. اصل و ریشه این
 کلمات: صَک^۲ و چک و برات و حواله با «بهر» فارسی قدیم و بهره، [فارسی
 جدید] هم‌ریشه و هم‌معنی است. بنده در جوانی یادم هست که این بیت حافظ
 کلام‌الله مجید در روزنامه‌ها همواره تکرار می‌شد [و مورد بحث بود]:

قومی به جد و جهد گرفتند وصل دوست قوم دگر حواله به تقدیر می‌کند
 من به جوانان روی می‌کنم و سؤال دارم: معنی این بیت [و تفسیر امروزی آن]
 به نظر شما چیست؟ قبلاً هیچ توجّهتان به آن جلب شده است؟ برای من از فرط
 تکرار، از مکررات شده است. غربی‌ها به آنجایی که باید می‌رسیدند به جد و جهد
 رسیدند! وصل پیدا کردند! به چه؟ به اهواء نفس خود. «قوم دگر» هم که ما
 مسلمین هستیم حواله به تقدیر می‌کنیم - قوم دگر حواله به تقدیر می‌کند - فعلاً
 اندکی تأمل لازم است. چیزی را به چیزی گرفتن، پندار می‌شود. پنداشتن را
 زبان‌شناسان گفته‌اند یعنی: «به آن داشتن» این تعبیر، یونانی و آلمانی هم دارد.
 چیزی را به چیزی گرفتن، یعنی پنداشتن؛ به فارسی هم به داشتن و هم گرفتن

۱. سُحت = مال حرام و کسب پلید.

۲. معرَب چک و به معنی قباله و نامه و برات هم هست.

تعبیر می‌شود. چیزی را به چیزی یا امری را به امری داشتن یا امری را به امری گرفتن.

«پندار» در مقابل «دیدار» است به توضیحی که بعد خواهم داد. قومی وصل خویش را به جد و جهد پنداشتند، فرض کردند، گمان کردند و انگاشتند. [قومی] چنین پنداشتند که لقاءالله تنها فرع بر جدّ و جهد و کوشش شخصی است. قوم دگر حواله به تقدیر می‌کنند. معنای حواله به تقدیر کردن، این نیست که انسان از سعی و کوشش و مخصوصاً در زمان امروز از مبارزه، جهاد اصغر و اکبر، هر دو، دست بردارد. ولی اساس و اصالت با أم‌الکتاب، سرنوشت و از جمله توکل است.

خراب‌آباد

اما نکته دیگری که در اینجا باید یادآور شوم، مخصوصاً برای خودم، برای ما امروزی‌ها، خطر ابیات و کلمات حافظ کلام‌الله مجید و هم‌چنین اشعار صوفیانه است. کلمات و سخنان کسانی چون **جلال‌الدین بلخی** یا **رومی**، فرق نمی‌کند. چون امروز، ما امروزیان [وقتی] الفاظ مستی، خرابات و تعبیرات دیگری [را] می‌بینیم، ابتدا ذهن به خرابات، میخانه و مستی به معنی خودبنیاد و غیر توحیدی امروزی منتقل می‌شود. در این گونه مسایل دو خطر هست. خطری «محمود» و خطری «مذموم». می‌دانید از [زمان] مشروطه به این طرف چقدر در باب **مولانا** سخن گفته شده و چقدر در باب **حافظ** کتاب نوشته شده‌است، وارد نمی‌شوم [فقط می‌پرسم که] مطالب عنوان شده تا چه اندازه دانسته و ندانسته با غرب‌زدگی قرین بوده است؟ نمی‌توانسته نباشد! حافظ که هیچ، دستاویزی بود برای اباحت غرب‌زده مطلق؛ اما باید «نقشی از دیوان حافظ»^۱ را از نو بخوانید [تا] ببینید که چه

۱. کتاب «نقشی از حافظ» نوشته علی دشتی.

سنخ کتاب‌های منحوس، به خصوص در باب حافظ چاپ شده است. گاهی هم طوری بوده است که اگر ارتباطی هم با خواجه حافظ پیدا می‌شده، مستلزم تنها پناه بردن به ولایت و روی برگرداندن از ولایت و سیاست بوده است.

زمان خواجه اینطور بوده که «خرابات» داشتند. این کلمه یک ریشه اصلی دارد که به یونانی «کوریباس» *korybas* و «کوریبانتیسموس» *korybantismos* گفته‌اند، بعد توضیح خواهم داد که این کلمات چیست، کوریبانتیسموس *korybantismos* یا «خاریبانتیسم» چیست. یکی از تعبیرات متداول زبان حافظ هم «خراب‌آباد» است.

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود آدم آورد در این دیر خراب‌آبادم

یعنی به معانی مختلف لفظ، عالم و تاریخ پیدا کردم. دنیا و عقبی پیدا کردم. بی‌عالم بودم، عالم انسانی پیدا کردم. تشبه به شیطان پیدا کردم. تشبه به فرشته که عالم ندارد، پیدا کردم. در این باب بعد توضیح خواهم داد. خرابی به معنی خراب شدن از بی‌عالمی فرشته [در گذشته، و اکنون] خرابی از عالم غرب زده مضاعف هر چه پلیدتر شیطانی است. در این چهارصد سال تاریخ، چهارصد سال تاریخ شیطان زده، بشر از تمام ادوار تاریخی خراب شده است و آباد شد به چه آبادی؟! به آبادی که پایان آن به ظلم و جور و استکبار منتهی شده است. به تعبیری که در جلسه گذشته عرض کردم «ملک عضوض»^۱. بنا بر این نکات، جای آن است که بالاخره همه - بنده خودم قبل از هر کس - توجه [بکنیم که] برای حافظ کلام‌الله مجید خراب‌آباد معنای محمود دارد نه مذموم. [حافظ می‌گوید:] خراب شدم و با

۱. اشاره به حدیث نبوی است با این مضمون:

«الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تكون مُلکاً عضوضاً» مُلک عضوض به معنی حکومت ظلم و جور است.

این خرابی، آبادی پیدا کردم. آبادی عبارت از این است که عالم پیدا کردم. هیچ موجودی جز انسان عالم ندارد. تاریخ ندارد، انسان عالم دارد. بالکل عالم دیگر، بالکل تاریخ دیگر و همین طور، بالکل کلمات دیگری [که] خواهم گفت. عالم امروزی بشر چیست؟ دنیاپرستی مطلق و آنچه غربی‌ها «سکولاریزاسیون» و سکولاریسم می‌گویند. سکولاریسمی که در واقع عین «لایزاسیون» است. اصالت دادن به «همج رُعا»^۱ آن‌هم همج رُعا غرب‌زده غرب.

حقیقت و انکشاف آن

مطلب دیگر که باید اضافه کنم توضیحی در زمینه آن حدیث معروف [به حقیقت] در پاسخ سوال کمیل بن زیاد^۲ [از امام علی (ع)] است؛ [پاسخ حضرت آن

۱. همج رُعا: اشاره است به کلام مولای متقیان امام علی (ع) در حکمت ۱۳۹ نهج البلاغه که آمده است: «الناس ثلاثة: فعالم رباني، و متعلم علی سبيل نجات و همج رُعا، انا باع كل ناعق يميلون مع كل ریح، لم يستضيئوا بنور العلم و لم يلجأوا الى ركن وثيق» مردم سه دسته‌اند: عالم ربانی، دانشجویی که در راه نجات و رستگاری است و مگسان کوچک و ناتوان که هر آواز کننده‌ای را پیرواند و با هر بادی به سوی می‌روند؛ از نور دانش، روشنی نطلبیده‌اند و به پایه استواری پناه نبرده‌اند. (به نقل از نهج البلاغه فیض الإسلام). البته استاد فرید معتقد بود که «رُعا» با «لائوس» *λαός* هم‌ریشه و هم‌معنی است و همج رُعا به یونانی «آماتوس لائوس» *άμαθος λαός/ámathos laós* به معنی «عامی نیاموخته» است. همچنین لائوس با «لائیکوس» *λαϊκός-Laikos* و *laicus* لاتین قدیم و از آنجا با «لائیک» *laïque* فرانسه و *laic* و «لائیسیزه» *Laicize* انگلیسی اشتراک لفظی و معنوی دارد. الفاظی که در عصر جدید به معنی جدایی دین از سیاست و دیگر شئون اجتماعی اصطلاح شده و با اصل گرفتن آن دین و امور قدسی در زندگی امروز عالم به طور کامل مهجور و متروک شده است.

۲. حدیث حقیقت، حدیث مشهوری است که جمعی از بزرگان عرفان و تصوف بر آن شرح نوشته‌اند. قول مشهور آن است که در پاسخ سئوال کمیل بن زیاد درباره حقیقت و اصرار او، حضرت

است که [حقیقت عبارت است از «کشف سبحات جلال من غیر اشاره»، سپس هم «محو موهوم و صحو معلوم». «صحو» آن معلوم حقیقی با تحقق ظهور مهدی موعود (عج) خواهد بود. [پس از] دوهزاروپانصد سال، موهوم محو و انسان صحو پیدا می‌کند و آسمان دل او از این «طَمَس» و «رَجَس» - بعد معنا خواهم کرد که چیست - به معنای غربزده لفظ، صحو پیدا می‌کند.

حقیقت دو معنی دارد. یک ریشه حقیقت را به «هست» خواهم برد. ریشه دیگر را با لفظ یونانی «آلتییا» *αλήθεια*-aletheia، یعنی کشف حجاب و کشف غطاء، مقایسه خواهم کرد. «کشف سبحات جلال من غیر اشاره» به معنی تجلی، کشف حجاب و تجلی اسم اعظم الله است. هندی‌ها هم یک «تری‌گونه» *triguna* دارند. گونه به عربی «قنه» می‌شود. اگر سه تا نخ برداریم و به هم بپیچیم، به هر یک از این سه تار «گونه» *guna* و «قنه» گفته‌اند. گونه به معنی امروزی که در اوستا آمده، نیست. انسان تری‌گونه است، «مثلث القنه» است. یک طرف او «رَجَس» *rajas* است. [کنایه از ذوق و شوق و سرمستی مشوب به شهوت و غضب] رَجَس کلمه سنسکریت است، با همه معانی که در عربی دارد^۱. طرف دیگر او «طَمَس» *tamas* است که به معنی «طموس» و تاریکی و پیش چشم تار شدن است^۲. [کنایه از عقل

علی (ع) می‌فرمایند که «الحقیقه کشف سبحات الجلال من غیر اشاره» و بعد می‌افزایند «محوالموهوم مع صحوالمعلوم» و باز می‌افزایند «هتک الستر بغلبه السر».

۱. در جای دیگری استاد فرید، رَجَس را با «رِجس» و «رِجز» قرآنی مقایسه کرده است. مثلاً در آیات: مائده/۹۰، سبأ/۵، اعراف/۷۱ و ۱۶۲.

۲. در جای دیگری با «طمس» در قرآن مقایسه شده است. مثلاً در آیات: یس/۶۶، قمر/۳۷، و مرسلات/۸. همچنین با طامة الكبرى در: نازعات/۳۴.

برای اطلاع بیشتر در هر دو مورد «طمس» و «رِجس» رجوع کنید به گفتار هشتم (انسان مثلث القنه) از کتاب «دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان سید احمد فرید» به کوشش محمد مددپور.

معاش و خرد ظاهر مشوب به حس و وهم] کمال انسان هم رسیدن به مرتبه «ستوه» sattva است که هم به معنی حق و هم به معنی آسمان صاف و «صحو» است. در تصوف اسلام [با تکیه بر] کلام‌الله مجید یک دسته «سکریه» و یک دسته دیگر، مثل جنید بغدادی، «صحویه» بودند. [اینها معتقد بودند که] انسان تنها با عمل و نرفتن به طرف رَجَس و سکر که خطرناک است، می‌تواند صحو پیدا کند. کسان دیگری هم، چنانکه می‌دانیم، به رَجَس و به سُکر رفته‌اند. اما سُکر آنها غیر از سُکر امروزی است. سُکر آنها تفصیل می‌خواهد که چگونه می‌خواستند در حالت سُکر واجد یک نحو «شیدایی» باشند و نیت آنها این بوده است که در سیر و سلوک، صحو و توحید حقیقی پیدا کنند.

ابیات حافظ کلام‌الله مجید را خواندم و عرض کردم: امروز تصدیق می‌کنم، همین طور که ما حافظ می‌خوانیم تا آنجا که اکثراً غرب‌زده هستیم، نمی‌توانیم از «مَزَلَّاتِ اَقْدَامٍ وَ مَضَلَّاتِ اَفْهَامٍ» به دور باشیم؛ ولی معنای آن این نیست که ما به این سرمایه عظیم و فقیرانه تصوف، به معنای اصیل اسلامی لفظ، توجه نداشته باشیم؛ البته تردید ندارم، با سعی و ذکر و فکر می‌توان به معارف اسلامی بازگشت. به هر حال مدافع ذکر و فکر هستیم؛ چنانکه این سعی و حرف من سال‌هاست. فعلاً، اکنون‌زدگی و فقدان ذکر و فکر در عالم غلبه پیدا کرده است. اول ذکر باید باشد و بعد فکر. اگر ذکر نباشد و فقط دنبال فکر باشیم [عقل معاش، علم به معنای امروزی لفظ و] امور روزمره غلبه پیدا خواهد کرد. البته اندیشه علمی به جای خود صحیح است، ولی [متأسفانه] شرط اول در علم حصولی، مخصوصاً در دوره جدید و عصر صنعت این است که تفکر، با تذکر تاریخی، قرین نباشد. تازه اگر تذکر و حضور امروزی پیدا شد، چه می‌شود؟ نیست انگاری به یک معنایی به نهایت می‌رسد و خطر آن در مسئله اباحت است. بارها اهل تصوف گفته‌اند شریعت، طریقت و حقیقت؛ حقیقت اصالت دارد، و در تلو [آن] شریعت و طریقت. آیا باید

انسان افسارگسیخته و بی بند و بار باشد و مراعات طریقت و شریعت نکند؟ حال آنکه در کتب عرفانی مانند «رساله قشیریّه» اصرار بر این است که برای صوفی حقیقی «رخصت» جایز نیست! بنابراین، صحیح نیست که ما بدون ملاحظه شریعت دعوی حقیقت کنیم و اباحت و رخصت در مراعات احکام شرع داشته باشیم! اینها مسائلی است که مخصوصاً در زبان امروز، جا دارد که به آن توجه شود.

ولایت و ولایت

مطلب دیگری که [در جلسه گذشته] به اجمال گفتم و جا دارد که در این جلسه باز هم به آن اشاره کنم [مسئله ولایت و ولایت است]. تعبیری از «پلیتیا» politeia افلاطون کردم. بنده از آن تعبیر می‌کنم به «کتاب ولایت و ولایت» یا «ولایت‌نامه» که معمولاً به «جمهوری افلاطون» و بعد هم «جمهور» ترجمه شده است. البته معنای این جمهور را خواهم گفت که چیست و غلط هم نیست، ولی به روش لاتینی جمهور را به جمهوری ترجمه کرده‌اند. لاتینی‌ها «رس پوبلیکا» rēs publica گفته‌اند که به معنی امور عامه و امور جمهور مردم است. ولی در یونانی پلیتیا Πολιτεία- politeia با کلمه ولایت هم‌ریشه و هم‌معنی است. بدین لحاظ لازم بود، در این جلسه مسئله جمهوری و جمهوری اسلامی را که هم‌معنی با ولایت اسلامی است، آن هم به رهبری مقام ولایت امر و والی امر، طرح کنم. «الاسماء تُنزلُ مِنَ السَّمَاءِ»، به توضیحاتی که در باب اسماء گفتم و باید اضافه کنم که کلمه «ولی» در کلام الله مجید به صورت وحدانی «اولیاء» آمده است و به چند معنی به صورت وحدانی بیان شده است. یکی به معنی «قرب» است، یونانی آن «پلاس» πέλας-pelas می‌شود و ترکیباتی دارد مثل «پلازو» πελάζω-pelazo

یعنی «نزدیک شدن». «پلاتس»^۱ *πελάτις-pelates* هم «موتلی» و هم «موالی» است. چند معنا هم دارد و حتی مجازات آن نیز در مولی و موالی موجود است. یکی «پلیسیازو» *πλησιάζω-plēsiazō* به معنی نزدیک بودن، نزدیک شدن، متولی امری و متعاطی امری بودن است. کلمات دیگری هم هست، مثل «پلسیوس» *πλησιός-plesios* یعنی قربت و قریب. بنابراین در ولایت مطلب این است که در تاریخ اسلام، در خصوص مسئله جانشین پیامبر و [تلقی] اهل جماعت، زمان طوری بوده که نمی‌شده، وقت آن نرسیده بود که به نحو وحدانی، ولایت با ولایت جمع بشود؛ به عنوان اینکه ولایت باطن ولایت باشد.^۲ نه آنکه جمع آن وحدت است. به تعبیری از صاحب منظومه: «النفس فی وحدتها کُلّ القوی». نفس انسان در هر دوره‌ای کلّ قوا است و تقسیمات عارضی است. انسان جدید با همه اختلافات یک نفسی دارد که در وحدت خود کلّ قوا است. این وحدت چیست؟ مظهري برای طاغوتی است که مضاعف شده و خود دانسته و ندانسته طاغوت [آخرالزمان] است!

نقوش پراکنده و رقم فیض

نکته اساسی که ابتدای عرایضم به آن اشاره کردم، مبنی بر اینکه در این چهار سال بعد از انقلاب بنده شروع کرده‌ام به حرف زدن، از سنخ همین مطالب که فعلاً دارم عنوان می‌کنم و در هر هفته اقلماً چهار ساعت مسائل مختلف را مطرح کرده‌ام، بدون آنکه خواسته باشم مطالبم حکم درس داشته باشد، یا آنکه به تمام به قول فرنگی‌ها «اکتوالیته» *actualité* و حرف‌های روزنامه باشد. در اوضاع و احوال آن

۱. پلاتس: (اسم فاعل مذکر از پلازو) در فرهنگ‌های یونانی به معنی همسایه و خدمتکار مرد نیز آمده است.

۲. از آن جهت که اهل سنت و جماعت سخن پیامبر اکرم (ص) در غدیر خم را حمل بر ولایت نسبت به علی ابن ابیطالب (ع) کرده اند و ولایت را از آن منفک دانسته‌اند.

روز [اوایل انقلاب] نمی توانستم که فقط اوج بگیرم بر برج عاج و به پیش پای خود نظر نداشته باشم. در همان حال این بیت حافظ را می خواندم:

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی
در آن موقع مطالب مفصلی عنوان کردم که بعضی از آنها بالنسبه تکرار هم نیست، ولی باز عنوان خواهم کرد.

امروز عنوان، نام مؤلف و سال تألیف چند کتاب را به تناسب عرض خواهم کرد. یکی از کتاب‌ها به زبان آلمانی است، چندین سال قبل که بنده آن را خواندم، بالنسبه عنوان و بعضی مطالب آن در بنده تاثیر کرد. نویسنده این کتاب آدم مشهور و مهمی هم نیست، ولی متدین به دیانت مسیح است. عنوان کتاب این است: «انسان در فتنه و فسون صورت‌ها»^۱ *Der Mensch im Bann der Bilder* اضافه کنم: «خیال» و باز اضافه کنم: بشر امروز در فتنه و فسون صورت‌های پراکنده است. کتاب در باب «بیلد» *Bild* و «ولتبیلد» *Weltbild* نقوش امروزی اعم از نقش به اصطلاح علمی و نقوش وهمی و آشفته است. به هر صورت، رهایی از این نقوش کار آسانی نیست و تزکیه نفس می خواهد، تا خاطر انسان از نقوش پراکنده در اوقات خاصی پاک بشود و رقم فیض به سروقت و سراغ او بیاید. پیداست در عصر حاضر اگر مطالعه نکنیم و مثل جوانها کتاب نخوانیم و پژوهش نداشته باشیم و هر روز بیشتر در تلاش و طلب کسب معلومات نباشیم، همانی که نمی خواهیم، ندانسته در ما باقی می ماند. تزکیه نفس و بعد تحلیه کار آسانی نیست. یکی از راه‌های تزکیه نفس عبارت از این است که همین نقوش پراکنده با شرایطی مطالعه شود. با [تامل در] نقوش پراکنده، گذشت از نقوش پراکنده آخرالزمان میسر می شود و این تکلیف همه است. سخن‌های فراوان گفته می شود، آیا همه ارشاد می شوند؟! می بینیم جوانهایی را که کتاب‌های دینی، روایات، اخبار و احادیث،

1. Leist, Fritz – Der Mensch im Bann der Bilder.

کلام‌الله مجید و تفاسیر آن، نهج‌البلاغه و غیره را عجیب مطالعه می‌کنند؛ [در حالی که لازم است در طریق تزکیه، از نقوش شیطانی آخرالزمان با تأملات لازم، دیگر کتب را نیز مطالعه کنند].

راه و روش هرمنوتیک

مرادم این است که اجمالاً بیان کنم در میان روش‌های جورواجور امروزی غرب با اینهمه نقوش پراکنده، چه منهج و چه روشی می‌خواهم برای خود اختیار کنم. نام این روش و منهج را می‌گذارم «ارمنوتیک»^۱ (Fr) - (It) Hermeneutica - Herméneutique.

استدعا می‌کنم نفرمایید: «به زبان همگان حرف بزن». چه بسا کلمات فرنگی هست که به زبان ما آمده و اصلاً توجه هم نداریم که کلمه فرنگی است. بنده ارمنوتیک را عجالتاً هرمنوتیک (Ge) Hermeneutik می‌گویم تا با مقایسه کلمات مقابل متعدد عربی و فارسی آن روشن شود که مرادم از مبحث هرمنوتیک و راه و رسم هرمنوتیک چیست. همین اندازه عرض می‌کنم که این کلمه مشتق از «هرمس» Hermes و از جمله «باری ارمنیاس» Peri / Περὶ ἐρμηνείας hermeneias [است] که کتاب ارسطوست؛ مبحثی از منطق ارسطو که «مبحث قضایا» گفته شده و همچنین به تعبیری «قول جازم». باری ارمنیاس یعنی درباره قضایا؛ از دیر باز در کتب عربی به «کتاب العبارة» ترجمه شده است. در «اساس الاقتباس» گزاره گفته شده و در ابیات ناصر خسرو «گزاره» آمده است. اصل کلمه «گزاره» و ریشه و اصل عربی آن نیازمند به تفصیل است. گاهی با به‌کار بردن مترادف این کلمات گرفتاری حاصل می‌شود. در هر صورت به یاد گذشته هندی‌ها

۱. به فرانسه «ارمنوتیک» Herméneutique به آلمانی «هرمنوتیک» Hermeneutik به انگلیسی

«هرمنیوتیکس» Hermeneutics به ایتالیایی «ارمنوتیکا» Ermeneutica.

و «کتاب‌المجالس» و «کتاب‌الاسرار» به اصطلاح کتاب «اوپانیشاد»، [تعبیر زندآگاهی را برای هرمنوتیک، اختیار کرده‌ام] و هرمنوتیک را با «زند» اوستا و «زند» وداها و بعد هم تعبیر زندآگاهی مقایسه خواهم کرد. اما در باب «زندآگاهی» و «گزاره» - اینکه فعلاً «گزارش» می‌گوییم - این کلمات یک قدری معانی مختلف پیدا کرده است. برای گزارندگی و گزارشگری تعبیراتی می‌شود کرد؛ چنانکه «وَجَرْدَن» یعنی [گزارش] و گزارشگر به یک معنی سابق قریب به معنی فقیه است. [یا] مثلاً [عنوان] یک کتابی در کلام زردشتی «گزارش شکند گمانیک ویچار» است. «ویچار» یعنی واگذار کردن گزارش آرای «شیسما تیک» Schismatique، آرایی که از رأی اصیل جدا شده‌اند و تفرقه‌انگیزند. البته آن آراء بنا به نظر آن متکلم زردشتی، تفرقه‌انگیز می‌نماید. خوب بالاخره هر متکلمی از آرای دفاع می‌کند. شاید «الفصل» به معنایی [که در عنوان کتاب] «الفصل فی الملل و الاهواء» [نیز آمده] با این گزارش هم‌ریشه باشد. معانی تعبیر و تفسیر، تأویل و فصل [را بعد توضیح خواهم داد].

سه روش و منطق مباحث عصر حاضر

در عصر حاضر و در این پایان تاریخ، مرتب در زمینه هرمنوتیک کتاب نوشته می‌شود. جریان‌هایی هم هستند که می‌توان گفت برای پژوهش و تحقیق مخصوصاً در حکمت و علوم انسانی راه و رسم پیشنهاد می‌کنند. عده‌ای دیگر «دیالکتیک» Dialektik را [مطرح می‌کنند] که [فعلاً] محتاج تفسیر نیست تا در موقع مقتضی در مقایسه از نو توضیح کنم که دیالکتیک چیست. عده‌ای هم که فعلاً بسیار در غرب رواج پیدا کرده‌اند و من از آنها دفاع نمی‌کنم، تعبیری دارند که از من نیست از کتابی است که به آن رجوع خواهم کرد و اسم مؤلف آن را خواهم گفت [تا]

۱. منظور استاد کتاب «الفصل فی الملل و الاهواء و النحل» ابن حزم ظاهری آندلسی است.

شاید در فرهنگ‌ها هم ببینید. به فرانسه «لاسیان‌تیس‌تیک» *la Scientifique* می‌گویند و به این عنوان مشهورند. انگلیسی آن «ساین‌تیس‌تیک» *Scientific* می‌شود. یک جهت دیگر هم هست که در پژوهش و تحقیق فلسفه و حکمت علوم انسانی و علوم دینی، بنده می‌خواهم تابع آن باشم؛ نه اینکه یک دفعه خودم را گم کنم در این جریان‌ات که نام آن را جریان ارمونوتیک *I'hermeneutique* یا هرمنوتیک *Hermeneutik* گذاشتم و آن کسی هم که این روش را دارد به فرانسه (هرمنوت) *hermeneut* و به یونانی هرمنوتس *ἑρμηνευτής/hermeneutes* می‌گویند. اصل این کلمه هرمس *Hermes* است. معانی [مختلف این کلمه را بعد] توضیح خواهم کرد و خواهم گفت که این هرمس چیست و اینکه در اسلام «هرمس الهرامسه» و کلمات دیگر هم معنی آن، چه بوده که امروز از یاد رفته است. به‌هرحال «کتاب‌العباره» [۱] کتاب تعبیر، تفسیر و تأویل و قضایا گفته‌اند.

فعلاً شروع می‌کنم به معرفی کتاب‌هایی که بیشتر آن آلمانی است، تعدادی هم فرانسه است. بنده ابتدا از سه جلد کتاب فرانسه شروع می‌کنم. قبلاً باید یادآور شوم یک مجمعی، «کُلک»ی (*Colloque*) از سال‌های قبل تاکنون در رم تشکیل شد که اداره‌کننده آن کاستلی^۱ ایتالیایی بود. او غالباً مطالب خود را به فرانسه بیان می‌کرد و سال‌ها قبل در ۱۹۶۷ مُرد. در این کُلک حدود بیست و پنج نفر دور هم جمع شده‌اند و با ساعت‌ها جلسه در باب مباحث مختلف سخن گفته‌اند. آنها غالباً غربی هستند؛ گاهی از آمریکا [و] از آلمان هم کسانی به این مجمع آمده‌اند. این مجمع تا به حال حدود ۱۹ جلد کتاب چاپ کرده است که فعلاً سه جلد آخر آن در دست بنده است. سه جلد آخرین به عناوین مختلف است و زمینه اساسی آن دین و سیاست است. بحران جهان‌طوری است که مسئله دین و سیاست مطرح

1. Castelli. Enrico (1909 – 1967)

است. دیگر غربی چه متعلق به کلیسای کاتولیک باشد و چه پروتستان، از این به بعد دیگر نمی‌تواند فقط به کتاب اعتقاد داشته و با سیاست هیچ کاری نداشته باشد. [تا به حال] معنای انجیلی که می‌گفتند، این بود که خارج از کلیسا مسئله دین مطرح نباشد [به خصوص در سیاست]. اما در اینجا بدون اینکه اکثر اینها به جدایی دین و سیاست اصرار داشته باشند- به تعبیر بنده جدایی ولایت و ولایت- [طرح مسئله کرده‌اند]. کسانی هم هستند صراحتاً ولی با احتیاط از جمع سیاست و دین دفاع کرده‌اند؛ مثل پانیکار^۱ که بعد شاید معرفی کنم که پانیکار کیست؛ به هر صورت رم است و واتیکان. دسته‌های متکلمان و ثورسین‌ها ملتزم وحی طراز اولی سراغ دارم که حتی به عنوان دین و سیاست دارند [از واتیکان] جدا می‌شوند. کلیسای مسیحی به نام «میزآندکس» *mise à l'index* اصطلاحی دارد و برای آنها خط و نشان می‌کشد. هانس کونگ^۲ استاد طراز اول کلام دانشگاه توپینگن^۳ مسئله معصومیت را بیان کرده بود که آیا پاپ معصوم از خطاست یا نیست؟ با خط و نشان میزا برکنار شد. بعد از اخراج کونگ سر و صدای دانشگاه و جوانان بلند شد که چرا کرسی علم و دین را از او گرفته‌اند؟ کم‌کم جریان به جایی می‌رسد که [غرب نمی‌تواند جلوی دفاع] دل پاکان آخرالزمان را از جمع سیاست و دین به معنی حقیقی، به دور از دوره جدید [بگیرد] ان‌شاءالله. به همین علت است که ملاحظه می‌کنید الان مسیحیت می‌خواهد نسبت به انقلاب اسلامی توجه پیدا کند [و] این حواله تاریخی است.

کتاب دیگری است از عده‌ای که توجه به مسئله اِرمونوتیک *l'hermeneutique* و فلسفه دیانت [دارند]. همچنین کتاب دیگری است به نام «هرمونوتیک و

۱. Raimon Panikkar متولد ۱۹۱۸ بارسلون، استاد فلسفه و الهیات دانشگاه رم، کاتالونیا،

هاروارد و کالیفرنیا.

۲. Hans Küng متولد ۱۹۲۸ سوئیس، استاد الهیات و فلسفه دانشگاه توپینگن آلمان.

سکولاریزاسیون» Herméneutique de la Secularisation. ببینید این هرمنوتیک و روش هرمنوتیک با دنیوی کردن هر چیز و فراموش کردن آخرت برای دنیا و دنیاپرستی چه ارتباطی دارد که امروز [بحث از] ارمنوتیک شروع شده است؟ [باز] کتابی است به فرانسه، به نام «علم و دین فرا روی تحدی هرمنوتیک» مراد از فراروی تحدی هرمنوتیک، عبارت از این است که هرمنوتیک می‌خواهد - که روز از نو، روزی از نو - طرح مسئله کند تا جایی که حتی دین و سیاست را با هم جمع کند. این کتاب [ها] در دهه ۷۰ تا ۸۰ به چاپ رسیده است. در باب هرمنوتیک اجمالاً عرض کنم که با مراجعه اصل کلمه به سانسکریت، روش هرمنوتیک و راه رسم هرمنوتیک عبارت از فهم و درایت و فراست فقیهانه است. بنده هرمنوتیک را مطرح می‌کنم و امیدوارم بی‌تکلف و تصنع [و] بدون هر پرمدهایی از عهده [آن برآیم زیرا] نتیجه سال‌ها جستجوست. اصلاً آنچه در تاریخ اسلام غالب است روش تفقه به معنی عام لفظ، فقه اکبر و اصغر است. تفقه یک معنی خاص و یک معنی عام دارد. تفقه با توضیحاتی که خواهم داد، بایستی قرین با فهم، درایت، فراست و لطف قریحه باشد؛ [نه] با روش لاسیانتیستیک la scientifique، یا روش کمی علوم جدید، آن هم مربوط به علوم طبیعی و ریاضی می‌دانیم که کار علوم طبیعت و ریاضی با روش لاسیانتیستیک به کجا کشیده است؛ به علم و صنعت [و قهر و غلبه تام و تمام آن]، تجارت و تولید انبوه، آلودگی انبوه و سوء مصرف انبوه. صنعت را هم بیان خواهم کرد که در عصر حاضر چیست. [روش دیگر یعنی] دیالکتیک هم می‌دانید که در **هگل** چه بود و اصلاً دیالکتیک هگل چپ و راست چیست. بحث مستکبر و مستضعف در کتب [دهه‌های] قبل فراوان است، به نام: (خواجه و بنده). شما مطالعه کنید ببینید هگل به آشتی مستکبر و مستضعف می‌رود. حواله این چنین است [که این مطالب] به سود نفس اماره مستکبران [تمام شود]. حال ما خیال می‌کنیم اگر بورژوازی و

طبقات و پرولتاریا و این حرف‌ها [را مطرح بکنیم، کار درست می‌شود]. باید دید اسمی که غربی مظهر آن هست، چیست. اگر اسم، اسم الله نبود آن وقت چه؟ اگر ما در همان نیست‌انگاری باقی بودیم چه؟ حال بیائیم جامعه بی طبقه درست کنیم [که در تئوریه‌های راست و چپ امروزی آمده]؛ باید بگویم تعمیم امامت کفر است؛ محال است، چیزی حل نمی‌شود. با اتکای به این حرف‌ها نمی‌شود مبارزه کرد. البته مسئله مبارزه را توضیح خواهم کرد که در مقابل دیالکتیک خودبنیاد، چه به صورت چپ و چه راست، یک جهت ضد دیالکتیک هم هست و اگر تنها موضع ضد دیالکتیک گرفتید، کافی نیست. گاهی ممکن است به نام لاسیانتیستیک دفع فاسد به افسد هر دو باشد. [یکی] بگوید دیالکتیک باطل است [دیگری] بگوید لاسیانتیستیک باطل است. از این حرف‌هایی که هر [طرف] می‌زند. یک طرف در مقابل دیالکتیک بگوید: «من علمی فکر می‌کنم.» حال علم به چه معنی؟ علم چندین معنی دارد؛ به زبان هگل و آلمانی «ویسنشافت» *Wissenschaft* غیر از «اسکیتیا» *scientia* به لاتینی و «سیانس» *science* به فرانسه است. [آن دیگری] بیاید منطق صوری را هم اضافه کند؛ مثل بحث‌های فعلی. بهر حال دوره جدید در جهتی است که به عقیده بنده اغلب در مقابل هرمنوتیک قرار می‌گیرد و این عبارت از منطق‌بافی‌ها - کم است که بگوئیم - [بلکه] منطق‌درایی‌های معاصر است. درایش کلمه و کلام اهریمنی را گفته‌اند؛ درایش در مقابل سرایش [است]. در باب این منطق‌درایی‌های جورواجور مرتب کتاب منتشر می‌شود. بعد گفته یکی از هرمنوت‌ها [را در این باب مطرح خواهم کرد]. منظور از اصطلاح هرمنوت، زندآگاهان معاصر غرب است. البته این درست نیست که بگوییم: «هر زندآگاهی از نیست‌انگاری گذشته است.» غالب آنها در نیست‌انگاری و در آشفستگی فعلی زبان

بشر گرفتار هستند. می‌بیند کار به کجا رسیده است! در این بحث‌های هرمنوتیک همواره زبان مطرح است؛ آشفتگی و «بلبله بابلی زبان»^۱. توضیح خواهم داد، زبان چگونه در آخرالزمان تاریخ مطرح شده است. اما در بحث‌های منطقی وقتی که به درایش می‌روند، آخرش چیست؟ در این مسایل فراوان سخن گفته‌اند. کار بشر امروز به آشفتگی یا «بلبله بابلی زبان» کشیده است. به تعبیر یکی از این هرمنوتها «بلبله زبان». کلمه آلمانی آن می‌شود «بابیلونیشه اشپراخ فرویروننگ» *Babylonische Sprachverwirrung* و به فرانسه «لا دزوردر بابیلونین دو لانگاژ» *la desordre babylonien du langage* یکی از منطقیان معاصر که تمام کارش بحث در پوزیتیویسم، نئوپوزیتیویسم و منطق‌های جورواجور است و کتاب‌های خود را به آلمانی نوشته و به زبان انگلیسی هم ترجمه شده است، کتاب مفصلی در زمینه مسئله لوژیستیک و منطق آنالیتیک و از این حرف‌ها دارد. در باب این منطقیان و منطقه معاصر که بنده می‌گویم منطق درایان و «منطق الجمل» *la logique symbolique* [منطق سمبلیک]. بعد توضیح خواهم داد که منطق الجمل و سمبلیک چیست. امروز [به آن] «منطق رقومی» می‌گویند. خودشان افتاده‌اند به بلبله و حرف هم‌دیگر را نمی‌فهمند. این فتنه آخرالزمان است. حال بنده نمی‌خواهم عرض کنم که تنها این دسته حرف هم‌دیگر را نمی‌فهمند. هرمنوتیک آن هم به

۱. الف- اشاره است به داستان غضب الهی بر بنی آدم و اولاد نوح(ع) در شهر بابل، به جهت غرور از ساختن برج بابل، که به گمان، آدمیان را از خشم الهی، سیل و طوفان، هنگام معاصی، در امان می‌داشت؛ در نتیجه آن قهر الهی و نزول بلا زبان قول و فکر مردمان پریشان شده‌است. آدمیان بل‌بل می‌کردند و مقصود کلام یکدیگر را در نمی‌یافتند. از آنجا زبانها پریشان شد و اقوام و مذاهب از یکدیگر جدا شدند. رجوع کنید به عهد عتیق کتاب مقدس؛ سفر پیدایش.

ب- بلبله: آشفتگی، درهم و برهمی، پریشانی فکر، مختلف شدن زبان قوم یا درآمیختن زبان‌ها (فرهنگ بزرگ جامع نوین عربی فارسی).

لحاظی همینطور است. در دیالکتیک هم دیدید چه حرف‌ها که نزدند! واقعاً بنده سراغ ندارم و نمی‌شناسم کسی که این مسئله دیالکتیک را درست بیان کند؛ اینکه تناقض چیست، تضاد چیست، اقسام تقابل چیست. همینطور حرف‌های درهم و برهم در آشفته بازار مکاره آخر زمان [گفته می‌شود]. در مسایل حکمی و عقلی این است که در جنب طرح مسایل همواره باید تزکیه فراموش نشود. [این مسائل را] اولاً بنده برای خود یادآور می‌شوم.

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیئات مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی

[برای تزکیه از] این «نقش پراکنده» لازم نیست که آدم باهوش باشد، یا چنین و چنان [کند]. نه، ممکن است کسی این علوم، فلسفه و معلومات را نخوانده باشد، اما لطف الهی شامل حال او است و می‌بینم [که] اقوال، افعال، اعمال و خاطر او از «نقوش پراکنده» ساده شده و با این سادگی خاطر از جمهوری اسلامی دفاع می‌کند. این جوانان لازم نیست معلومات داشته باشند. این جوانان، که در انقلاب الله اکبر گفتند، چه بود؟ با این الله اکبر که گفتند، خاطر آنها از نقش پراکنده ۲۵۰۰ سال تاریخ پاک شد.

من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق

چهار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

این چهار تکبیر چیست؟ از لحاظ فقهی، اهل جماعت در نماز میت چهار تکبیر می‌زنند؛ ما شیعیان پنج تکبیر. حالا بنده در این نزاع‌های جزئی وارد نمی‌شوم، ولی تکبیر جوانان ما «الله اکبر» [آنها] قرین با مُردن و زنده شدن به حیات اسلامی [و] به حیات پرریوز و پس فردا بود. اینها آماده‌گر اصیل و متفکر اصیل ظهور مهدی موعود(عج) اند. الان سعی بنده این است که در باب [فقاقت] فقها می‌خواهم هر

چه بیشتر احترام داشته باشم و بالاخص در درس نهج‌البلاغه و دروسی که از کلام‌الله مجید داده می‌شود. [از] هر کدام کسب فیض بکنم. روش بنده نیز فقاہت، درایت، فراست و فهم در جهت اسلام است. سعی من این است که مجامله و مداهنه نباشد. امیدوارم که احساس بشود که دلم راست می‌گوید؛ مغزم می‌گوید، وجودم می‌گوید. عرایض [در این جلسه] تمام شد و شما را باز هم به ادامه راه و رسم تفکر و فقاہت و پیروی از مقام منیع ولایت فقیه می‌سپارم و نیز آنچه عرض کردم در باب روش تفقه و فقاہت. امیدوارم این توفیق را داشته باشم که جلسه آینده در این باره تفصیل بدهم. والسلام علیکم ورحمہ اللہ وبرکاتہ.